

داریوش همایون (کمپانی حزب مشروطه !) چه میگوید ؟

امیر سپهر

داریوش همایون (کمپانی حزب مشروطه !) چه میگوید ؟

رویگرد به سیاست از جانب اهل قلم امری تازه و ویژه کشور ما نیست. بسیاری از نویسندگان و صاحبان افکار نوین حتا در مترقی ترین کشورها بدینکار مبادرت میورزند. وجود صاحبان اندیشه های نو و مردمی بویژه در ممالکی که بلحاظ بافت حکومتی خود در زمینه آزادی های مدنی آنچنانکه باید و شاید توسعه نیافته اند، باعث میگردد که اینکشورها گامهای موثری در راه گشایش فضای سیاسی و تامین رفاه و آسایش عمومی مردمان بردارند.

هم امروزاز میان نویسندگان مشهور پیشین که به سیاست روی آورده و از یمن و برکت وجود خویش برای کشور و مردم خود کسب آبرو و اعتبار کرده اند میتوان به نام واسلاوهاول رئیس جمهوری چک اشاره نمود. وی که از منتقدین و ناراضیان نظام بسته گذشته کشورش بود، پس از فرو پاشی کمونیسم نه تنها باعث شد که امرانتقال قدرت به نهادهای دموکراتیک و جدایی اسلاو وچک بدون کوچکترین هزینه ای برای طرفین بصورتی دموکراتیک و متمدانه صورت پذیرد، بلکه وجود او در مقام ریاست جمهوری کشورش آنچنان آبرو و اعتباری برای آنکشور کوچک و نسبتاً فقیر به ارمغان آورد که بسیاری از ممالک بزرگتر و غنی تر فاقد آن هستند. هم اینک چک که از پس جدایی از اسلاو و به کشوری باز هم کوچکتر و فقیرتر مبدل شده یکی از معتبرترین کشورها در صحنه سیاست اروپا و جهان بشمار میرود و شخص واسلاوهاول مورد احترام تمامی مجامع بین المللی و روشنفکری جهان است

قبل از واسلاو هاوول نیز بسیاری از ارباب اندیشه و قلم به سیاست روی آوردند. ویژگی کار این طیف از سیاستمداران در آن بود که بدلیل آگاهیایی که به مشکلات جوامع خویش داشتند، هرکدامی از ایشان تأثیر و بتبع آن نقشی بسزا در پیشبرد سیاستهای مردمی کشورهای خودایفا کردند. که از آن میان میتوان به مشهورترین آنها اشاره نمود. مهاتما گاندی ، قوام نکرومه ، ویلی برانت ، آندره مالرو و آندیگر شاعر بزرگ آفریقایی که بتازگی درفرانسه دیده بر هستی فروبست از آندسته نویسندگان و روشنفکران بشمار میروند. در کشور ما نیز از دیرباز کم نبودند افراد صاحب فکر و کتابت که قدم در میدان سیاست گذاردند. لیکن روزگاران گذشته و صحبت از خواجه نصیرالدین طوسی و عطا ملک جوینی و برشمردن خدمت و یا خیانت خواجه نظام الملک را به پژوهندگان تاریخ و امینیم. اینگونه مباحث بکار امروز ما نمی آید. منظور ما تاریخ جدید ایران است. بویژه تاریخ دوصد سال آخرین. یعنی از زمان انعقاد نطفه آزادی طلبی و قانون خواهی و تجدد جویی و بالاخره نهضت مشروطه تا به اکنون.

قائم مقام فراهانی پدر و پسر، پیرنای پدر و پسر، احتشام السلطنه قجری ، فروغی پدر و پسر، محمد تقی (ملک الشعراى بهار) ، علی دشتی ، سید ضیاءالدین طباطبایی ، حسین مکی ، مظفر بقایی کرمانی ، سید حسن تقی زاده ، پرویز ناتل خانلری همچین دکتر سید حسین فاطمی و تنی چند از دیگر ارباب قلم در کشور ما هم در طول همین دوسده اخیر بود که از حوزه اندیشه و قلم وارد عرصه سیاست شدند و الحق هم هر کدامی از ایشان کم یا بیش سهم خود سیاست ایران را متحمل نمودند. حتا ورود سید ضیاء هم بدنیای سیاست که همگان کابینه کوتاه مدت وی را کابینه محلل میخواندند و خود ویرا از عوامل انگلوفیل میدانستند نیز آنچنان خالی از فایده نبود. او چند کار مثبت از خود درسیاست ایران بروز داد حداقل کاری که وی کرد کمک به تضعیف و در نهایت کوتاه شدن دست خاندان ذلیل السلطنه قجری از مقدرات ملت بخت برگشته ما بود. آنهم پس ازیک قرن جنایت و زنجاری و مفتخواری از سفره مردم فقیر ایران. عمل بسیار بجا و سنجیده دیگر سید آن بود که ابتدا عبا و عمامه و نعلین از تن بر کنده آنگاه با فکل وکراوت خود را رئیس الوزرا اعلام کرد. وقتی دلیل اینکار را از وی پرسیدند؟ پاسخ داد که (نمیخواهم از خود بدعتی ناپسند بجای گذارم که فردا هر بچه آخوند و ملای یکلابایی سودای کودتا براه انداختن و نخست وزیری درسر بپوراند. آمان از روزی که آخوند جماعت درسیاست داخل شوند !) امروز می بینیم که حقا سید تا چه اندازه هم لباسی های ولد چموش خود را خوب میشناخته

تمامی کسانیکه تاکنون از آنان سخن بمیان آوردیم دیگر در میان ما نیستند. سنجش میزان خدمت و لغزش آنان کارمورخین است. نبش قبر کردن و کیفر دادن استخوانهای رفتگان دردی را از دردهای بیشمار ملت ما درمان نخواهد کرد. پنجاه سال بر سر و کول همدیگر پریدن که آیا مصدق حقایق داشته یا شاه مگر ما را بسعادت رهنمون شد ؟ حداقل در نیمی از ایندوران که نه دیگر شاهی ها بر سریر قدرت نشسته بودند و نه مصدقی ها دمی روی سعادت را دیده اند ، بایسته بود که چشمان ما به خیلی از واقعیتها گشوده شود. اما اینگونه نشد و این بازی سفیهانه همچنان ادامه دارد این واقیعت که هردو آنها ایران و ایرانی را دوست داشتند و هرچه میتوانستند برای سرفرازی ملک و ملت خود انجام دادند. ملت ما اگر ضربه خورد نه از شاه بود و نه از مصدق . ما را کسانی خانه خراب کردند که نام این دو فرد را بدروغ سرمایه کرده و کشورمان را نابود کردند. اراذل اوباشی چون حسین فردوست ها ، قرنی ها و عباس قره باغی ها که بنام سرباز، نمک ملت ما را خوردند اما هستی مردم خود را بباد دادند ، یا آن معدودی که با وقاحت تمام خود را مصدقی میدانند اما شرف و حیثیت ملی خود را در مصلاى ملایان و بیت رهبری به حراج گذارده اند ، نه تنها مصدقی و شاهی نیستند ، بلکه

حتا انسانیت هم ندارند

ماکه دستکم از سقوط میهنمان تا به امروز درد مشترک داشتیم. حاصل کارمان چه بوده؟ آیا در اینمدت هیچ کار مثبتی از طرف ملیون انجام پذیرفته؟ اگر صادق باشیم باید گفت خیر. مگر غیر از این بوده که بجای همکاری با یکدیگر در راه آزاد سازی کشور و ملتمان، تمام توش و توان خود را برای دریدن گریبان یکدیگر صرف کرده، با اینکار عمر نظام انیرانی آخوندی را بیمه کرده ایم؟ براستی که از ما است که برما است! با این میهن دوستان و آزادیخواهان چه جای تعجب که ایران در دست هاشمی عراقی ها و اکبر رفسنجانی ها و جنتی ها و خامنه ای ها و الله کرم ها باشد!؟

باری! بااین مقدمه به عصر پهلوی میرسیم، بویژه به دوران پادشاهی پهلوی دوم که مراد اصلی ما است. در آن دوران نیز تنی چند از صاحبان قلم وارد گود سیاست شدند. لیکن فقط دو تن از آن میان بر سرنوشت کشور تأثیر گذار بودند. یعنی داریوش همایون یا (احمد رشیدی مطلق) و دکتر حسن ارسنجانی سردبیر روزنامه داریا و وزیر کشاورزی دولت دکترعلی امینی. تأثیر ایندو اما بر سرنوشت کشور ما به یکسان نبود. حسن ارسنجانی فردی بود که در تمام مدت روزنامه نگاری به نفع محرومان قلم زده و از ثانیه صفر ورود خود به صحنه سیاست تمامی هم خود را صرف خدمت به لایه های پایین اجتماع کرد. تا آنجا که خیلی ها عقیده داشتند که معمار انقلاب سفید و رفم بینظیر سال چهل و دو در واقع شخص او بوده است. درجایی هم فردی که مثلاً خود را از روشنفکران این مملکت میداند! و از دشمنان قسم خورده نظام پیشین محسوب میشود چنین نوشته بود که (حسن ارسنجانی این پوست خربزه را جلوی پای شاه انداخت!؟) عده ای هم گفتند که ایده انقلاب سفید از آن خود پادشاه بود، لیکن طرح های اجرایی آنرا ارسنجانی تدوین کرد

امروز پس از گذشت چهل سال از آن دوران برکسی پوشیده نمانده که رفم چهل و دو مترقی ترین و مردمی ترین اصولی بودند که در جهان یک نظام به میل خود در جهت ارتقاء سطح زندگی لایه های فرودست جامعه دست به انجام آن زد و ما چیزی شبیه به آن را در تاریخ هیچ ملتی سراغ نداریم. حال این جناب روشنفکر!؟ چگونه اجرای چنان اصول مترقی و مردمی را از جانب پادشاه پوست خربزه توصیف میفرمایند امری است که باید هاشمی رفسنجانی ها به آن پاسخ دهند. که چگونه از وجود چنین دانشمندان مترقی استفاده نموده و بسپج و کمیته مبارزه با منکرات و خانه های عفاف را جایگزین سپاه دانش و بهداشت و وزارت فرهنگ و هنرکردند. واقعیت هر چه که بود نقش ارسنجانی را در آن میان نمیتوان نادیده گرفت. که این مرد کوچک اندام در نقش وزیر کشاورزی با چه انرژی و شوق و ذوقی به تقسیم اسناد مالکیت به کشاورزان میپرداخت و در تمام مدت تصدی وزارت مرتباً از این شهر به آن ده مسافرت میکرد تا بر ساخت خانه های زراعی و مدارس و درمانگاهها و شوراهای داوری و خانه های انصاف نظارت کند و یا کلنگ بنای مکانی عام المنفعه را بر زمین کوبد. تا آنجا که خیلی ها بر سبیل شوخی بوی لقب آقای کلنگیان داده وی را وزیرکلنگی می نامیدند

و اما راجع به جناب همایون و حاصل کارشان چه در زمان وزارت و چه پیش از آن روایات زیادی وجود دارد. او فردی بود که به یکباره چون قارچ از زمین بیرون آمد. بطور ناگهانی هم به ثروت و شهرت و مقام رسید. کمتر کسی وجود دارد که در وابستگی آقای همایون به قدرتی بیگانه تردید داشته باشد. او هرگز در دنیای مطبوعات چهره ای محبوب و کاریزماتیک نبود الا برای جلال آل احمد. که وی و مهدی بازرگان و عموزاده خود آخوند سید محمود طالقانی را نویسندگان و روشنفکرهایی آگاه و مسنول توصیف میکرد (نگاه کنید به کارنامه بیست ساله آل احمد). از همان زمان ورود به سیاست بسیاری وی را از عوامل انگلیس در ایران میدانستند. او برخلاف ارسنجانی که در زمان روزنامه نگاری به نفع توده های محروم به دولتها میبخت، از همان خروسخوان ورود به دنیای مطبوعات مجیز گوی دولتها و شخص پادشاه بود. تمام آثار قلمی آقای همایون را که زیر و رو کنید حتا به یک مطلب انتقاد آمیز نسبت به حکومت و دولتهای آنزمان برنخواهید خورد. چه قبل از وزارت و چه در دوران وزارت. بعکس هرچه ایشان برشته تحریردرآورده اند سراپا مدح و ثنا است. همایون را میتوان نقطه مقابل ارسنجانی بحساب آورد چرا که نسل ما مقالات آتشین وی در تمجید از حزب رستاخیز وستایش از اقدامات حکومت را فراموش نکرده است. او هرگز در کنار مردم و بویژه طبقات فرودست جامعه نبود و به نفع آنان قلم بر روی کاغذ نبرد. بعکس، از زمان ورود به دنیای مطبوعات تنها هدفی را که دنبال کرد تقرب به دایره قدرت و توانگران اقتصادی و قطبهای سیاسی بود.

به همان نسبت که ارسنجانی منشاء خدمات چشمگیر و مردمی بود و در جهت نزدیک ساختن دستگاه به ملت میکوشید، جناب همایون یا رشیدی مطلق از زمان ورود به سیاست و کابینه برای تعمق هرچه بیشتر گودال بین مردم و دستگاه تلاش کرد و در انتها با نگاشتن آن مقاله کذایی چیزی جز بد بختی و فلاکت ببار نیاورد. اگر اولی بسیار باز و ساده کار و زندگی کرد، هیچ کس سر از کار این جناب در نیاورد. با وجود آنکه ارسنجانی درعین فرهیختگی انسانی بسیار متواضع و محجوب بود، دومی که چیز زیادی هم بارش نیست، از فرط تفاخر و تفرعن، راسل و سارتر را هم حتا به خانه شاگردی خود قبول ندارد. اگر ارسنجانی که یک بچه پولدار بود کار روزنامه نگاری را با سرمایه شخصی و خانوادگی خویش با انتشار روزنامه ای کوچک و کم تیراژ آغاز کرد، جناب همایون که فرزند یک خانواده متوسط شهری بود

و هیچگونه ثروت خانوادگی نداشت، یک باره با صرف چند ملیون تومان آنروزی اقدام به خرید مدرنترین دستگاههای چاپ کرده و دست به انتشار آنچنان روزنامه ای زد که تا آنزمان در ایران بیسابقه بود هرگز هم مشخص نگردید که این شخص که فاقد هرگونه مکنت شخصی و خانوادگی بود اینهمه پول و ثروت را به ناگهان از کجا بدست آورد! و خلاصه اینکه اگر اولی با وجود آنکه از خانواده متمولی بود لیکن نادر از این دنیا رفت، بگونه ای که بعد از مرگش دکتر امینی برای دو دختر بی سرپرست وی در آلمان خانه کوچکی خرید، در عوض دومی که از صفر به همه چیز رسیده هنوز هم چشم و دلش سیر نگشته و باز هم خیال کولی گرفتن بیشتر از این ملت بخت برگشته را در سر می پروراند. مراد نگارنده برخورد شخصی با حضرت ایشان نیست. اصولاً بنده با ایشان نمیتوانم هیچ خصومت و مشکل شخصی

داشته باشم. زیرا که اینجانب خوشبختانه نه در گذشته و نه در حال هیچ آشنایی شخصی با ایشان نداشته و ندارم که بر اثر بروز اختلاف کدورت و عداوتی از آن میان برخاسته باشد. مشکل من یا بهتر است بگویم که مشکل ایشان در اینست که حافظه و درایت مردم را به سخره گرفته و با اینکار بدیگران توهین میکنند.

البته افرادی که همایون را از نزدیک میشناسند بر این نکته اذعان دارند که جناب ایشان جزبخود و منافع شخصیشان به چیز دیگری نمایندیشند و برای دستیابی به پول و قدرت هیچ مرز و پرنسیبی را نمیشناسند. وی در اینراه از فریب دیگران برای سود بردن از امکانات آنها در جهت دستیابی به اهداف شخصی خود و سپس پشت کردن و دشمنی با آنان هیچ ابایی ندارند و مشکلی هم با وجدان خود پیدا نمیکند. لیکن ما را با شخصیت ایشان کاری نیست. ورود در این مقوله ها و دست یازیدن بدین اعمال نامردمی کارآستان بوسان بیت رهبری است. آنچه مورد نظر ما است نقش مخرب و انحرافی است که وی از چند ده ی پیش بدینطرف در میهن ما آنرا ایفا میکند. یا بوی گفته میشود که ایفا کند. همان نقشی که او را وامیدارد که روزی خود را به آب و آتش زند تا خود را به از ما بهتران سنجاق کرده و با نیرنگ و ریا موفق گردد جامه وزارت بتن کند. اما امروز همان حکومت و دولتی را که خود بزرگترین ستایشگر و توجیه کننده آن بوده محکوم نماید. یا شخصی را که روزی بزرگترین سیاستمدار میخواند و دهها بار بردستانش بوسه زده پس از کوتاه شدن دستش از قدرت و دنیا فردی زبون و دیکتاتور بخواند. و خلاصه اینکه مادام که نظامی سرپا و موفق است در آن عیش و وزارت کند و مدافع سرسختش باشد و آنگاه که ساقط میشود بناگهان یکصد و هشتاد درجه بچرخد و آنرا قانون شکن و ضد مشروطه بخواند و خود را تنها مشروطه خواه واقعی بحساب آرد و هیچ شرمی هم از این موضع نداشته باشد

آقای همایون را پس از خروج از ایران همگان بدیده تردید مینگریستند و اصلاً بجایی راه نمیدادند. بویژه به جمع مشروطه خواهان. زیرا که اینگروه نامبرده را از مسیبین سقوط ایران و از همکاران ملایان دانسته و ابداً به حریم خود راه نمیدادند. جناب همایون اما با مهارتی که در اغوای دیگران و نفوذ دارند توانستند با تزویر و ریا بصورت یک فرد مشکوک وارد تشکیلات آقای خوشبختانی شوند و در آنجا خود را تطهیر نموده و در هنیت یک مشروطه خواه و ناسیونالیست از آن خارج شوند. حاصل حضور ایشان در آن حزب هم طبق روال همیشگی ایجاد چند دستگی، پراکندن افراد و چند تنی را باخود همراه نمودن و بیرون کشیدن آنان از حزب بود. که کمی بعد با ایجاد یک تشکیلات مرکب از همان اعضای سابق سازمان نگهبانان ایران جاوید خود را بعنوان تنها مشروطه خواه تمام عیار معرفی نمودند و با رافضی خواندن جناب خوش بنیانی که باعث ورود ایشان به جمع مشروطه خواهان گردیده بود دستمزد ایشان را هم با ایجاد نفاق و انشعاب در دستگاهشان کف دستشان گذاردند

اعمال و موضعگیری های نامبرده آنچنان حیرت انگیز است که تردید باقی نمیگذارد که وی یا یک ماکیاولیست تمام عیار است، آنهم از نوع بسیار عریان و رسوای آن و یا اینکه هنوز مأموریت تخریب ایران را نیمه تمام میدانند. ایشان بگونه ای از نظام پیشین به زشتی یاد میکنند که پنداری جنابشان نه تنها با آن همکاری نداشتند بلکه برای کسانی که وی را نشناسند این توهم را بوجود میاورند که حضرتشان در گذشته نیز در اپوزیسیون بوده و بجای وزارتخانه در زندان اوین تشریف داشتند! همایون در حتاکی به نظامی که خود از مداحان و تئوریسین های درجه اول آن بوده حتا صفر قهرمانی را نیز پشت سر میگذارد. چرا که قهرمانی پس از سه دهه که از محبس خلاصی یافت آنقدر جربرزه و انسانیت داشت که به گزارشگر بی بی سی بگوید (شاه آنچنان هم که ما تصور میکردیم خانن نبوده. در این سی سالی که من در زندان بودم ایران خیلی آباد شده). گرچه همایون در تمامی عمر خود حتا برای یکبار هم که شده به هیچ پرسشی پاسخ روشن نداده است و در انحراف ذهن دیگران و مغلظه و چند پهلوگویی ید طولایی دارند. با این وجود سنوالات بسیاری وجود دارد که حتا طرح آنها میتواند آدمی را بفکر وادارد تا خود پاسخی برای آنها بیابد. چرا که اگر از جناب همایون سنوال کنید که آیا این درست است که شما و حسین فردوست مشترکاً در جلسات شورای انقلاب شرکت میکردید؟ یا اینکه ارتباط دانی شما با صادق طباطبایی و موسی صدر به چه منظوری بود؟ و یا این گفته که دولت لیبی برای رساندن سیصدو بیست میلیون دلار به خمینی در زمان اقامت نامبرده در نوفل لوشاتو از حساب بانکی جنابعالی در سوئیس استفاده کرد صحیح است یا خیر؟

او پاسخ شما را با یک سنوال خواهد داد که شما این مطالب را از کجا میدانید؟! یا اینکه اگر سنوال شود که آیا این درست است که شما در تمامی دوران روزنامه نگاری و وزارت با معمر القذافی و انگلیسها ارتباط داشته و بویژه از جانب لیبی همه گونه حمایت مالی میشدید؟ در جواب چیزی جز توهین و مغلظه دستگیرتان نخواهد شد. شخصاً شاهد بودم که فردی از ایشان سنوال کرد که جناب همایون آیا این صحیح است که شما در مدت دو سالی و اندی که بعد از سلطه ملایان در ایران ماندید با آنها همه گونه همکاری کردید و بدستور شخص روح الله خمینی بی هیچ مشکلی و بطور قانونی و عادی از کشور خارج شدید؟ ایشان بجای دادن پاسخی منطقی که به روشن شدن مسئله می انجامید، به شیوه ناپسند همیشگی خود با لحنی توهین آمیز از سنوال کننده میپرسند که حالا لایذ شما خیلی ناراحت هستید که من کشته نشده ام. تمامی آنچه را که در ارتباط با جناب همایون و گذشته وی بر شمردیم همگی فرع قضیه بود. اگر افرادی همانند همایون و ابراهیم یزدیها و حسن نزیه ها بعد از خانه خراب کردن ملت ایران ما را بحال خود وامیگذاشتند، مارا کاری به این افراد نبود. اما ظاهراً هنوز هم مأموریت این افراد در ایران به پایان نرسیده است. نیات سوء همایون ها و یزدیها خیلی واضح تر از اینهاست که بتوان آنرا پوشیده نگاه داشت! اگر اندکی دقت بخرج داده شود مشخص خواهد شد که اینها و سازمان توده اکثریت و رژیم در چهارچوب طرحهای اتحادیه اروپا کاملاً برنامه ریزی شده و هماهنگ عمل میکنند. یزدی هم درست همانند همایون هم نقش پوزیسیون را بازی میکنند و هم نقش اپوزیسیون را!؟

هنوز هم بدرستی نمیتوان گفت که دشمنان قسم خورده ایران بویژه دولت فخریه و لیبی و عراق و اتحاد جماهیر شوروی چند عامل نفوذی در دستگاه های حکومتی ایران بکار گمارده بودند تا نظام شاهنشاهی را در ایران از درون پوک ساخته و

مقدمات فروپاشی آنرا فراهم نمایند. همین اندازه میتوان با قاطعیت گفت که بر خلاف تصور عده ای سقوط ایران به یکباره و در عرض چند ماه انجام نپذیرفت. بلکه طرح براندازی رژیم پیشین از سالها پیش ریخته شده بود و عوامل بیگانگان بویژه انگلستان با نفوذ در ارکان حکومتی سالها در داخل رژیم روی طرح تضعیف و ویران کردن میهن ما کار کرده بودند. که در رأس آنها ایادی انگلیس بزرگترین ضربات را به نظام وارد کرده و موجبات سقوط آنرا مهیا ساختند. بیجا نبود که پادشاه فقید به سنجایی گفته بود که اینها میان من و ملت دیوار کشیده اند. نگارش مقاله ای از جانب همایون با نام رشیدی مطلق که کبریت سوزاندن ایران بود ایداً اتفاقی نبود. چرا میبایستی آن مقاله نوشته میشد؟ چگونه بود که درست دو ماه قبل از چاپ آن مطلب بنگاه سخن پراکنی بی بی سی مرتباً از محبوبیت علمای شیعه داد سخن میداد و آیا میتوان تصور کرد که حرکت وتکان یکباره خمینی از عراق متعاقب چاپ آن مقاله همه اتفاقی بوده است؟ آنهم پس از چهارده سال خاموشی؟ آقای همایون به چه علت تا این اندازه از نظام گذشته با نفرت یاد میکنند؟ با چه توجیهی میشود در نظامی پست وزارت پذیرفت که آدمی خود اذعان کند که نظامی قانون شکن و دیکتاتوری بوده است؟ چنانچه جناب همایون با حفظ مواضع مخالف خود توانسته اند وارد آن سیستم شده وحتا تا مقام وزات پیش روند که دو قدمی بیشتر از پست نخست وزیری فاصله ندارد آنگاه نباید شک کرد که گفته جناب همایون از بیخ و بن دروغ است؟ چرا که رژیمی را که به مخالفین سرسختی چون ایشان مجال دستیابی به پست حتا وزارت را بدهد که دیگر هرگز نمیتوان دیکتاتوری نامید. چنانچه جناب همایون با استعانت از اصل مترقی شیعی دست به تقیه زده و با مجیز گوئی وارد رژیم شده اند (که همینکار را هم کردند و نسل ما بخوبی بیاد دارد) چرا امروز دلیل آنرا نمیگویند که دیگران نیز روشن شوند؟ آقای همایون هرگز نمیگویند که از چه زمانی میدانستند که آن نظام فاسد و دیکتاتوری بوده، آیا با علم بدین موضوع وارد کابینه شدند؟ یا اینکه بعد از ورود به سیستم به تباهی آن پی بردند؟ چنانچه جواب دومین سوال آری است، پس به چه دلیل به ادامه کار با آن سیستم بقول خودشان دیکتاتوری ادامه دادند؟

سویس که برای آقای همایون بمثابة موطن اصلی است و ایشان تمام ثروت و مایملک خود را خیلی قبل از پنجاه و هفت به آنجا منتقل کردند، چگونه ممکن است که نام زیگر بگوش مبارکشان نخورده باشد، همان فرد نویسنده و روزنامه نگار سوئیسی که وقتی بعنوان سناتوراز کانتون ژنو وارد سیستم شد، مدتی بعد بعنوان اعتراض عطای آن شغل پر شهرت و مقام را به لقاییش بخشید و در چند کتاب ارزنده پته سویس را روی آب ریخت و نوشت (شرافت انسانی من بمن اجازه نمیدهد در سیستمی سناتور باشم که ژنرال موگابه ها میلیاردها دلار را در بانکهای آن ذخیره کنند درحالیکه روزی صد ها کودک در کشور آنها از گرسنگی جان بدهند و من از نزول این پولها در اینجا براحتی زندگی کنم !) و در ادامه پروتست خود حتا ملیت خود را نیز تغییر دهد. واقعیت اینست که آن نظام با تمامی ایراداتی که بر آن وارد بود بر خلاف گفته کینه توزانه آقای همایون که قیاس بنفس کرده اند، نظامی ملی و خدمتگذار بود. تنها عیبی که داشت، تک مدیریتی بودن آن بود. آن سیستم را افرادی به انحراف ولیه پرتگاه کشیدند که شرافت ملی نداشتند. همان ناکسانی که منافع ومصالح ملی مردم ایران را در پیشگاه جاه طلبیها و مال اندوزیهای شخصی خود سربردند. کسانی که از درون سیستم خود و کشور و مردمشان را به اجانب فروختند. بویژه به حکومت استعمارگر انگلیس که مبهن ما را خار چشم خود میدانست و تا زمان اقتدار ایران جرات قدم گذاشتن به خاورمیانه بویژه به نزدیکی خلیج فارس را نداشت

بیجا نبود که سی و هفت روز پس از فروپاشی رژیم ایران رادیوی بی بی سی در برنامه جام جهان نما ضمن تفسیری میگوید (به نظر میرسد که ایران با رویای رسیدن به دروازه های تمدن بزرگ برای همیشه وداع کرده باشد و به موقعیت و جایگاه اصلی خود در کنار کشورهایی چون افغانستان و پاکستان رضایت داده باشد !) که چو نیک بنگریم در حال حاضر وضع ایران از آنهم اسفبارتر شده است ! باید توجه داشت که انگلیس غدار ترین دشمن نظام پیشین از اوایل دهه شصت میلادی تا سقوط ایران بیش از دو دهه برای نابودی ایران تلاش و سرمایه صرف کرد. دشمنی آنها ناشی از وقایعی میشد که منجر به سقوط دولت مصدق در سال سی و دو خورشیدی شد. این کشور که دولت مصدق را تنها مانع چپاول ایران میدانست پس از کمکی که به آمریکا برای برکنار ساختن آن دولت کرد و خود را یک شریک تصور میکرد در انتها خود را بزرگترین بازنده سقوط دولت محمد مصدق یافت

انگلیس که تصور میکرد پس از کنار رفتن مصدق میدان برای بازگشت مجدداً او باز خواهد شد، در عمل در برخورد با دولتی تازه نفس تر و قوی تر از خود یعنی آمریکا بطور کلی دستش از ایران کوتاه شد. توجه به این نکته نیز ضروری است که علت کنار گذاشته شدن انگلیس از صحنه معاملات تجاری ایران تنها به حضور آمریکا در ایران مربوط نمیگردید، بلکه نفرتی که در فضای سیاسی آروز ایران نسبت به انگلیس وجود داشت باعث گردید که شخص پادشاه و دولتمردان آنزمان از هر گونه معامله و نزدیکی به انگلیس اکراه داشته باشند. آمریکا تا آنزمان برای ایرانیان تقریباً دولتی نا شناخته بحساب می آمد و هیچ مشکلی با ایران نداشت. تنها شناختی که ملت ما نسبت به آنکشور داشتند کنفرانس تهران، کمک شایان آنکشور به متفقین در شکست نازیسم، کمک به تخلیه آذربایجان از ایادی شوروی و وجود یک کارشناس مالی خوشنام آمریکایی بنام شوستر. در صدر مشروطه بود که با صداقت در ایران خدمت کرده بود

این سوابق خوب به دست اندرکاران سیاست ایران جرات و اجازه میداد که با گشاده دستی با آمریکا معامله و مراوده داشته باشند. که البته در آن زمینه نیز مانند هر امری در کشور ما بعضیها کار را به افراط و رسوائی کشاندند. بیجا نبود که میگفتند انگلیس بالاخره انتقام سال سی و دو را در سال پنجاه و هفت از آمریکا و مردم ایران گرفت. که در آن میان عوامل درون و بیرون حکومتی انگلیس در ایران بزرگترین خدمت را به ارباب خود یعنی گرگ پیر استعمار کردند و پس از سه دهه انگلیس را مجدداً به خاورمیانه بازگرداندند. بطوری که اینک کشور ما بطور کامل در دست دولت فحیمه است و آنکشور مشغول محکم کردن جای پای خود در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس است. آنهم با حمایت از قشری ترین و مرتجع ترین

گروههای اسلامی از قبیل حزب الدعوه و حرکت الاسلامی و بویژه گروه دست پرورده ایران یعنی مجلس اعلاى عراق و شخص آخوند محمد باقر حکیم. آمریکا از این امر بیخبر نیست اما چاره ای ندارد، زیرا انگلیس همیشه برای کشورهای عربی اسلامی نقش پدرخوانده را داشته. بویژه پس از جنگ عالمگیر اول و فروپاشی امپراطوری عثمانی. این کشورها استقلال خود را مرهون انگلیس هستند، و آمریکای مورد نفرت اعراب مسلمان قادر نبود بدون موافقت انگلیس رژیم صدام حسین را بر کنار سازد. وضعیت ایران در این میان تفاوتهای اساسی با سایر کشورهای منطقه دارد. ملت ما ضمن اینکه هیچ احساس بدی به ایالات متحده ندارد اما از انگلیس سخت بیزار است. هم بدلیل سوابق چپاولگرانه آنکشور در میهن ما و هم بدلیل حمایت همه جانبه از رژیم ملایان در برابر ملت بجان آمده کشور ما

انگلیس البته تنها کشوری نیست که از ملایان حمایت میکنند. یک دهه پس از سقوط کمونیسم باز هم جهان دوقطبی شده است. اما بگونه ای دیگر. این اتحادیه اروپا به اضافه روسیه است که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در چهارچوب یک برنامه استعماری نوین با حمایت از نظام های فاسد اما مخالف آمریکا بویژه در منطقه غنی خاورمیانه، با انعقاد قراردادهای اسارتبار از آنها در برابر ایالات متحده حمایت بعمل میاورد. از آنجا که در اینکشورها افکار عمومی، پارلمان و مطبوعات آزاد وجود ندارد و حکومتها پاسخگوی ملتها نیستند، رژیمهای فاسد و ضد مردمی برای ادامه حیات خود تمام هستی ملتهای خود را با بستن قراردادهای اسارتبار و طولانی مدت به کشورهای استعماری اروپایی میفروشند تا بتوانند حمایت آنها را داشته باشند. نظام اسلامی در ایران تا کنون برای ادامه سلطه ننگین خود از این سیاست خانمان بر باد ده پیروی کرده است و از همیروسست که اتحادیه اروپا با تمامی نیروی خود از سقوط رژیم ملایان جلوگیری خواهد کرد. همانگونه که در مسئله عراق اینکشورها بدلیل دفاع از رژیم صدام حسین تا مرحله برخورد لفظی و سردی روابط دیپلماتیک با آمریکا پیش رفتند. سقوط رژیم ملایان برای اتحادیه اروپا و روسیه به قیمت میلیاردها دلار واز دست رفتن منبع غارت و چپاول چند دهسال آینده تمام خواهد شد. آنگونه که بعد از فروپاشی رژیم عراق مشخص شد، میزان تنها یک قلم از بدهیهای بیشمار رژیم صدام حسین به دولت روسیه معادل سه سال فروش نفت آنکشور بود. آلمان و فرانسه قراردادهایی را با رژیم صدام به امضاء رسانده بودند که هر یک از آنها سر به ده ها میلیارد دلار میزد و عراق مکلف بود که در چند دهسال آینده بیش از هفتاد در صد از درآمد فروش نفت خود را بحساب اینکشور های طرفدار آزادی و دموکراسی و حقوق بشر واریز نماید همانگونه که اشاره گردید ایران بدلائل مختلفی که مجال طرح آن در اینجا نیست وضعی متفاوت دارد. به ذکر همین نکته باید بسنده کنیم که نیرویی بسیار بالفعل در ایران وجود دارد که خواهان تغییراتی اساسی در نحوه حکومت است. بهمین علت آنچه برای تمامی جهان و حتا خود ملایان مسلم شده اینست که موسم رژیم هایی از این دست پایان آمده و ایران را گزیر و گریزی از تحول و دگرگونی نیست. سیاستگزاران انگلیس هم خود به این امر وقوف کامل دارند. آنها با تغییراتی سطحی موافقت اما بهیچ وجه نمیخواهند کنترل اوضاع از دستشان خارج شود و ایران را که کلید و مدخل ورود به خزانه غنی خاورمیانه است از دست بدهند. تمام سعی عوامل رسمی انگلیس و اتحادیه اروپا در اینست که به هر ترتیبی که شده نظامی را از شکم همین جمهوری اسلامی سزارین کنند. مناسب ترین گروه برای اجرای این طرح استعماری اپوزیسیون درونمرزی است که از دل همین حاکمیت بیرون آمده. گرچه در میان این گروه عناصری غیروابسته و ترقیخواه بویژه دانشجویان وجود دارد، لیکن دانشجویان را به تنهایی نمیتوان اپوزیسیون بحساب آورد. دانشجویان که قادر نیست تشکیل حکومت و دولت دهد. این قشر برای آزادی تلاش و پیکار میکند نه بدست گرفتن قدرت سیاسی. دانشجویان اهرم و بازوی ملتها و گروهها و رهبران سیاسی آنها هستند

سلسله جنبانان اینگروه یعنی اپوزیسیون درونمرزی، افراد نیکنام و سالمی نیستند و این جریان در کلیت اپوزیسیون قلابی است. بهمین علت هم اروپاییان از اینگروه حمایت میکنند. امری که سرنوشت این گروه را با اتحادیه اروپا بهم پیوند میزند منافع اقتصادی و ترس از کنار گذاشته شدن کلی آنها از آینده ایران است. امری که وقوع آن در صورت بروی کار آمدن یک نیروی ملی و خارج از حاکمیت حتمی است. زیرا هیچ دولت منتخب ملی و پاسخگو تن به اجرای قراردادهای ایران بر باد دهی نخواهد داد که بوسیله پاپوران این نظام و در نبود یک مجلس منتخب و مردمی بسته شده است. این قراردادها فاقد پایه های محکم حقوقی بوده و استانداردهای بین المللی در انعقاد آنها رعایت نگردیده. اینگونه معاهدات در هیچیک از محاکم جهانی قابل پیگیری نیستند و تعهدی برای نیروی بعدی ببار نخواهد آورد که ملزم به اجرای آنها باشد. بیشترین افراد فعال و مطرح در این طیف از میان کسانی هستند که خود در پی ریزی این نظام بویژه دستگاههای سرکوب آن نقشی اساسی داشتند و از هیچ به همه چیز رسیده اند و نابودی تمامیت رژیم به نابودی خود آنها منجر خواهد شد. چرا که در صورت استقرار یک نظام مردمی با شاکیان خصوصی بیشماری که دارند میبایست در دادگستری مستقل به محاکمه کشیده شوند و ضمن استرداد اموال به یغما برده به خزانه کشور باید پاسخگوی جرایم خود نیز باشند. بدین علت هم این گروه با تمامی شعارهای تندی که سر میدهند قادر به کتمان این خواست نهایی خود نیستند که در نهایت خواهان تلطیف حکومت هستند نه فروپاشی تمامیت آن. یعنی تحویل بی سرو صدای حکومت فقط با حذف مثلاً ولایت فقیه و اختیارات بی حد حصر شورای نگهبان و ایجاد چند تغییر روتنایی. اتحادیه اروپا هم دقیقاً همین را میخواهد

بهمین علت هم هست که تمامی اینها خود را جمهوریخواه معرفی میکنند و حتا یک نفر از معرکه گردانهای اینگروه خواهان نظام مشروطه پادشاهی نیست و همگی آنها از این سیستم بشدت بیمناک هستند. بطوریکه تا چندی پیش حتا وجود مشروطه خواهان را بکلی نفی میکردند. حسین لاجوردی یار غار اینها در خارج از کشور اظهار میداشت که طبق برآورد ما در انجمن پژوهشگران ایران فقط سه در صد از مردم ایران خواهان نظام پادشاهی هستند !! . تفاوت دانشجویان با آنها هم در همین حساسیت بر روی شکل نظام است. گرچه در میان دانشجویان افرادی وجود دارند که میتوان آنها را جمهوریخواه بحساب آورد اما آنها در اساس روی قالب نظام هیچ حساسیتی نشان نمیدهند. حتا بسیاری از آنها بدلیل علاقه ای که به افکار و

منش شاهزاده رضا پهلوی دارند مشروطه پادشاهی را بر جمهوری ترجیح می‌دهند. دانشجو ریگی به کفش ندارد. او آزادی و زندگی بهتر می‌خواهد. اگر حس کند که نظام پادشاهی می‌تواند جوابگوی مطالباتش باشد طبعاً در انتخاب آن تردید بخود راه نخواهد داد. مشروطه اما برای سردمداران اپوزیسیون داخلی و اتحادیه اروپا بمثابه پایان فصل میوه چینی و چپاول است. آنها خواهان حفظ این بافتار هستند. درحالی‌که نظام مشروطه خواستار برچیدن بساط این ساختار و بویژه در انداختن طرحی نو در سیاست خارجی ایران برپادده آنست. یک نظام متکی بر آراء مردم نه نیازی به باج دادن به اتحادیه اروپا دارد و نه اصولاً ملت حق اینکار را به او میدهد

اتحادیه اروپا در راه انحراف مبارزات ملت ما و تنزل خواست دگرگونی بنیادین به یک رفرم روبنایی افزون بر مشکلات درونی با معضل دیگری مواجه است، مشکلی بنام اپوزیسیون خارجی. که با تمامی ضعفهایی که دارد بحدی از رشد و نیروورسیده که دیگر بهیچ روی بدون در نظر گرفتن آن و حداقل کسب رضایت بخشی از آن نمیتوان در ایران دست به تغییراتی زد. بهمین دلایل انگلیس و شرکایش در اتحادیه اروپا اینبار مشغول پیاده کردن طرحی بسیار پیچیده در کشور ما هستند. که شخص داریوش همایون و حزب شترگاو پلنگ او نقشی اساسی را در اجرای این سیاست استعماری بعهد گرفته اند. قبل از پرداختن به نقش مخرب همایون و حزب هفته بیجارش اما بایسته است که به آرایش لشکر اپوزیسیون نگاهی داشته باشیم. منظور ما در اینجا آن بخشی است که دارای حزب و تشکیلات هستند نه دسته های میلیونی مخالف جمهوری اسلامی که فاقد هر گونه سازماندهی است

چنانچه عناد کین ورزی را به تحلیل خود راه ندهیم در اینصورت باید بپذیریم که اپوزیسیون اصلی اپوزیسیون خارجی است که هیچ سازشی با نظام ندارد. این اپوزیسیون خواهان سرنگونی رژیم در تمامیت آن و ایجاد ساختارهای نوین حکومتی است. بهمین علت هم بخش فعال این نیروی جدی مخالف نتوانست در داخل بماند و راه گریز در پیش گرفت و در حال حاضر هم بدلیل همین عدم حضور نمیتواند در داخل فعالیت آنچنانی داشته باشد و تاکنون هم نتوانسته حتی از پنج درصد از نیروی واقعی خود استفاده کند. چون بیشترین نیروی بالقوه آن در درون ایران است. همین نقیصه باعث میشود که حضور و نقش آن در دورون کم رنگ جلوه کند و رژیم وجود آنرا کتمان کند. لیکن با تمامی این احوال اپوزیسیون جدی و سازش نا پذیر پایگاه اصلیش در برونمرز قرار دارد و مشروطه خواهان استخوانبندی اصلی این اپوزیسیون را تشکیل میدهند. و همین نیرو یعنی مشروطه خواهان هستند که در حال حاضر جدی ترین آلترناتیو جایگزین نظام جمهوری اسلامی محسوب میشوند. البته افراد منفرد و گروههایی مانند جبهه ملی، حزب ملت ایران، جمهوریخواهان ملی و چند دسته و گروه کوچک دیگر چپ هم در درون و برون وجود دارند. لیکن از آنجایی که بعضی از آنها هنوز هم کلیت نظام را نفی نکرده و بخشی خود را در مقاطعی به ننگ همراهی یا مذاکره با رژیم آلوده و بخشی دیگر سرنوشت و آینده خود را به اپوزیسیون درون حاکمیت گره زده اند، در نزد مردم از آن وزن و اعتبار برخوردار نیستند که مردم بتوانند آنها را جایگزین این نظام بحساب آورند. بخش دیگر هم در درون طیف چپ آنچنان پراکنده و هرروزه در جنبه انتلاف و انشعاب گیر کرده اند که کاملاً بخود مشغول بوده و کمتر فرصت پرداختن به موضوعات اصلی را دارند. متأسفانه اینها هنوز هم متوجه گردش اوضاع نشده و میدانند که ما دیگر در دهه پنجاه و شصت میلادی نیستیم و عصر چریکبازی و چگوارا بازی مدتهاست که بسر آمده. حتی رفیق کاسترو هم خود این واقعیت را مدتهاست که پذیرا گشته است. گروههای دیگری هم مانند حزب توده و سازمان اکثریت در این طیف وجود دارند که رسماً برای ملایان جاسوسی و پا اندازی میکنند و مرگ نظام زوال آنها را نیز بدنبال خواهد آورد گروههای میکروسکپی دیگری هم مانند کمونیست کارگری وجود دارند که آنچنان شلتاق و جیغ و داد و غلو میکنند که متأسفانه این احساس را در آدمی بوجود میآورند که بطور کلی از مرحله پرت افتاده و اصلاً شناختی از تحولات ایران و جهان ندارند. اینها در حالی خود را جایگزین رژیم میدانند که حتی از هر ده هزار ایرانی یک نفر آنان را نمیشناسند. زمینه آنچه که آنها میگویند و میخواهند یک در صد آنهم حتی در بیست سال آینده نیز فراهم نخواهد شد. یا فرقه رجوی که کار خود را با کشتار باصطلاح خودشان ژنرالهای امپریالیسم شروع کرد کارش به چنان فضاحتی کشیده که بعد از سقوط ارباب صدام به دیروزگی به آستان بوسی امپریالیسم رفته و تصور میکند که ملت ایران پس از یکبار مسمومیت از قرص جمهوری اسلامی که او را تا آستانه مرگ برده است یکبار دیگر این حب کشنده را خواهد بلعید. این موضوع اما نباید خوشایند نیروهای مترقی و آزادیخواه باشد. باید تلاش کرد که این گروههای اتوپیستی و عقب مانده را به رویکرد به تعقل سیاسی و دموکراسی ترغیب و تشویق نمود. ایران فردا باید جایگاه همه اندیشه ها و احزاب مقید به دموکراسی باشد

قصد این قلم تخطئه دیگر گروهها و نادیده انگاشتن آنها نیست. ایران تیول شخصی هیچ شخص و گروهی نیست. آنچه اما پذیرفتنی است اینست که در حال حاضر این گروهها بدلیل نداشتن یک برنامه روشن و بدیلی مشخص قادر نیستند خود را جایگزین این نظام معرفی کنند. مشروطه خواهان اما با تمامی پراکندگی و اختلافاتی که دارند، هدفی روشن و از آن مهمتر بدیلی یگانه و فرهمند و مقبول جهان دارند. این امتیاز بزرگ به شخص شاهزاده رضا پهلوی امکان میدهد که قادر باشد در صورت لزوم تمامی آنان را وادار به گردهم آیی در زیر یک چتر و همکاری با یکدیگر نماید شاید بزرگترین معضل اینگروه عظیم در این باشد که به کار تشکیلاتی هیچ رغبتی نشان نمیدهند و به تبع آن قادر نیستند که از نیروی لایزال خود سود برند. طرفه اینکه تنها باصطلاح حزبی که خود را بزرگترین حزب مشروطه خواه میدانند اصلاً مشروطه خواه نیست. این تشکیلات ضد ملی و فریبکار ضمن غصب "یا واضح تر" دزدیدن نام مشروطه تمامی پرنسب های اخلاقی و سیاسی را در راه دستیابی به قدرت سر بریده و شخص داریوش همایون که شمه ای از پنجاه سال اعمال ضد ملی وی در بالا رفت، در نبود یک تشکیلات با تفکر و آگاه درطیف مشروطه خواه و ناسیونالیستهای ترقیخواه با گردآوری اعضای سابق و بدنام حزب خان توده و اکثریت و قراردادن آنها در کنار عده ای مشروطه خواه میهن پرست اما غافل،

نیروی این افراده صدیق را نیز بجای بکارگیری در جهت نیل به اهداف ملی میهنی بخدمت مطامع خود و شرکای ضد ملی خود گرفته است. او نام نیک شاهزاده رضا پهلوی و مشروطه را سرمایه کرده، لیکن به هیچ چیز جز دستیابی بقدرت و آنگاه تأمین منافع اتحادیه اروپا نمی اندیشد، حتا بقیمت ذبح مشروطه و فروش ایران به اجانب. از همین روست که وی حتا به برنامه سیاسی حزبی که خود پایه ریزی کرده نیز هیچ واقعی نمیگذارد

او در حالی از نظام جمهوری برای آینده ایران سخن میگوید که برنامه سیاسی و هدف بظاهر غایی آن حزب من درآری استقرار مجدد نظام پادشاهی در ایران است! این چگونه تشکیلاتی است که به هیچ اصلی پایبند نبوده و در هر شرایطی خواهان قدرت سیاسی است و باهر سیستمی هم قادر بکار است؟ حزب سیاسی مگر دکان سلمانی و بقالی است که بتوان سر و لباس را بدلخواه مشتری دوخت و آراست؟ آنهم در فازی از مبارزه که حزبی ادعای سرنگونی نظامی فاسد و جایگزینی سیستم دیگری را دارد. یک تشکیلات سالم سیاسی باید دکترینی روشن داشته باشد. باید شرایط جامعه خودی و فرهنگ سیاسی آنرا درک کرده و با تحلیلی صحیح از اوضاع کشور به یک نتیجه گیری دست یابد. بایسته است که بروشنی به مردم اعلام نماید که بالاخره چگونه سیستم حکومتی را مطلوب تشخیص میدهد و پایه استدلال خود را کجا بنا نهاده است؟ پاسخهای روشنی در ارتباط با چرایی آن برآیند نظری وزمینه های تحقق نظام مورد دلخواه و سودمند خود ارایه دهد. شرافتاً که نوشتن این جمله بسیار مشکل و خوشایند صاحب این قلم نیست، لیکن اینجا مصالح ملی و آینده کشور در میان است، بنابر این فاش میگویم که اینجانب شک ندارم که در ابتدای فتنه دستاربندان هم اگر پستی به جناب همایون محول میگردد نامبرده در همکاری با ارباب عنانم تردیدی بخودراه نمیداد و امروز بجای اپوزیسیون در کنار علی اکبر ولایتی ها و حسن حبیبی ها جای داشت. خداوند خود آقای همایون را از بیماری شهرت طلبی و عطش جاه و مقام ثروت رهایی بخشد. که نامبرده در اینراه از هیچ عملی ابا ندارند. حتا فروش ایران. اینکه از سالها قبل حتا آنزمان که حزب مشروطه بیش از پنجاه عضو نداشت آقای همایون این حزب را تنها نماینده کل مشروطه خواهان معرفی میکردند قصد خاصی داشتند و دارند. آنهم در حالیکه همزمان جمهوریخواه هم بودند و هستند. به ایشان دیکته شده که شما باید بعنوان مردی برای همه فصول در اپوزیسیون حاضر باشید. چه در صحنه جمهوریخواهی و چه در میان مشروطه خواهان. که هر آیینی لازم بود بتوانید وارد میدان شوید

گفتیم که طرح اتحادیه اروپا بدون راضی کردن حداقل بخشی از اپوزیسیون برونمرزی شانس توفیق ندارد. به همین علت این اتحادیه قصد دارد با حقنه کردن حزب مشروطه که بیش از چهار صد عضو ندارد " که نیمی از آنها هم توده ای هستند " بعنوان کنار آمدن با مشروطه خواهان و ایجاد پلی بین اپوزیسیون درون حاکمیت و باصطلاح مشروطه خواهان بیرونی زمینه یک دگرگونی صوری را در ایران فراهم آورده و برای آن کسب مشروعیت کند. زمینه اینگونه طرحهای ضد ملی از مدتها قبل فراهم آمده و وجود اعضای توده اکثریت در درون حزب مشروطه و ترغیب جناب همایون به رای دادن به خاتمی و دفاع از تیرزدی و هم مشروط خواه بودن و هم جمهوریخواه بودن این حزب شترگاوپلنگ تماماً گواه این مدعاست. چنانچه به متن اطلاعیه مورخ نهم اردیبهشت حزب مشروط که به قلم خود آقای همایون با آن نثر ملا هادی سبزواری و مشهورشان نگاهشته شده اندکی دقت شود بسیاری از مسایل روشن خواهد شد. بویژه آنجا که جنابشان مینویسند (اکنون روشن ترین افراد و گروههای جمعیت ایران در درون و بیرون، آماده می شوند که نیروهای خود را برای آنچه ارزش جنگیدن دارد، یعنی دفاع از ارزشها و نهاد های دموکراتیک، رویهم بریزند) که صد البته منظورشان همان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جبهه دموکراتیک آقای تیرزدی و حزب مشارکت اسلامی در شکل استحاله شده آنهاست که با همکاری کمپانی حزب مشروطه، حزب توده و سازمان اکثریت و انجمن پژوهشگران که دور از انتظار نیست که همگی با وجود جمهوری اسلامی هم بداخل ایران انتقال یابند، سعی نمایند که (که برسر دموکراسی و حقوق بشر در ایران با هم توافق و همکاری کنند) زیرا آقای همایون که احزاب و تشکلات دیگر را ابدأ قبول ندارند بویژه تشکلات مشروطه خواه را. ایشان بطور کلی منکر وجود تشکلات دیگر مشروطه خواه هستند. این انسان آزادی خواه معتقد به کثرت گرایی که از ایران آزاد فردا داد سخن میدهند، حتا در خارج و در غربت و آوارگی هم برای دیگر گروهها حق حیات و فعالیت آزاد سیاسی قایل نیستند چه رسد به ایران فردا

جنابشان در هر فرصتی عملاً سیستم تک حزبی را ترویج نموده و ضمن انکار وجود دیگر احزاب، بویژه تشکلات مشروطه خواه، کمپانی چهارصد نفره مشروطه را تنها نماینده دانم و غیر قابل تعویض میلیونها مشروطه خواه میدانند! شرایطی همکاری با دیگر گروههای مشروطه خواه راهم انحلال آن تشکلات تعیین فرموده و معتقد هستند با وجود تجارتخانه ایشان وجود دیگر احزاب مشروطه خواه اصلاً معنا ندارد! آقای همایون در اطلاعیه نهم اردیبهشت خودشان نه تنها کلامی از سرنگونی نظام ایرانکش آخوندی بمیان نمیآورند بلکه ایشان حتا نگران فروپاشی نظام نیز هستند و بروشنی مینویسند (میهن ما با بحران بزرگی روبروست ... جمهوری اسلامی در کار آن است که کشور را به انفجار و ویرانی بیندازد!) و اعتقاد دارند که گویا مردم این انفجار را نمی خواهند؟! چون بلافاصله ادامه میدهند که (و مردم در کار آنند که طرح تازه ای برای یک دوران بی سابقه! آزادی و رفاه در ایران دراندازند) یعنی بدون انفجار و ویرانی نظام اسلامی واضح است مردم که خانه و دکان و اتومبیل خود را منفجر و ویران نخواهند ساخت. انفجار مردم برای نابودی نظام خواهد بود نه کشورشان. این نظام سراپا ننگ و نفرت است که میهن ما را بویرانی کشیده و مردم ما خواهان برکندن ریشه عامل تمام بدبختیهای خود هستند وچه آقای همایون و اتحادیه اروپا خوششان بیاید و چه نه این وظیفه میهنی را به انجام خواهند رساند. آنچه در اینروزهای سرنوشت ساز باید مورد توجه قرارگیرد اینست که هیچ ایرانی آزادیخواه و باشرافتی بویژه نیروهای ملی و مشروطه خواه در حزب مشروطه نباید به چیزی کمتر از سرنگونی این نظام سراپا ظلم و جنایت رضایت دهد. هرگونه سازش با عناصر این رژیم خیانت محض به مردم ستمدیده ایران بوده و مبارزات ما را به انحراف خواهد کشید

و باعث خواهد شد که میهن و ملت ما باز هم برای چند دهسال دیگر در اسارت جنایتکاران و غارتگران انگلیس و اتحادیه اروپا باشد. ما به نیکی میدانیم که حزب مشروط جمعیتی یکدست نیست و در آن عناصری هم عضویت دارند که در صداقت و میهن دوستی آنان نمیتوان تردید داشت ، لیکن حتا آنان نیز میدانند که همایون شخصی نیستند که بتوانند به ایده های سایرین نیز احترام گذارده و کار را جمعی پیش برند. بدینسان علی رغم اینکه خود اعضای حزب مرتباً ادعا میکنند که ایشان فقط یکنفر هستند و آنها با سمت رایزن ، لیکن شخصاً نیز میدانند که علاوه بر دیگران خود را نیز می فریبند. زیرا این دم و دستگاه دارالحکومه داریوش همایون است نه یک حزب سیاسی. و وا اسفا که نام گرانقدر مشروطه بیجا بر روی آن تشکیلات تجاری و غلط انداز گذارده شده است. زیرا آقای همایون هرچه که باشند اما مشروطه خواه نیستند. نه از نوع جمهوری آن و نه از نوع پادشاهی آن. که یک بار بدست مبارک ایشان و یارانشان با نفوذ در دستگاه رهبری سیاسی ایران به فرمان دشمنان ایران سر بریده شده است